

حضور ایزدبانوی بزرگ در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

لیلا عسگری (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در این مقاله، برخی از نام‌ها و اصطلاحات در گونه‌های مختلف زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بررسی و تحلیل شده است. نام‌ها بر اشیای گوناگون و مفاهیم خاصی دلالت دارند اما پیوندشان به سبب داشتن اصلی مشترک با یکدیگر است. در این پژوهش، واژه‌های گویشی در چهار مقوله مختلف (مواد خوراکی، گردی، ظروف، رنگ)، که صورت‌های آوایی مشابه دارند، گردآوری شده است. هدف مقاله حاضر یافتن توضیحی برای این شباهت و پیوند میان واژه‌های مورد بررسی است. این پیوند در واقع با فرض باور به ایزدبانوی بزرگ/ایزدبانوی مادر، که از باورهای کهن هندواروپایی است، محتمل می‌شود. نتایج در نهایت نشان می‌دهد نخستین واژه‌ها در ارتباط با باورهای انسان‌ها بوده است. اکنون که این ارتباط‌ها ناشناخته مانده‌اند تحقیقاتی از این دست با تکیه بر گویش‌ها می‌تواند پیوند و همبستگی آغازین بین کلام و باورهای اسطوره‌ای را نشان دهند. این نگاه نو به گویش‌های ایرانی منجر به پیدایی حوزه جدیدی در پژوهش‌های فرهنگ عامه خواهد بود و بسیاری از مسائل تاریخ و فرهنگ ایران را روشن خواهد کرد. برای اثبات این فرضیه، بررسی تطبیقی با برخی از معادل‌های زبان روسی نیز انجام گرفته است.

کلیدواژه‌ها: گویش‌های ایرانی، ایزدبانوی بزرگ، کالی.

۱ مقدمه

نام اشیاء و مفاهیم پیرامون ما بر مدلول‌هایی دلالت دارند که گاه خاستگاه نام‌گذاریشان در طول تاریخ گم شده است. اسطوره‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و فقه اللغه در

کنار هم کوشیده‌اند خاستگاه برخی از نام‌گذاری‌ها را روشن کنند. به نظر می‌رسد بسیاری از نام‌گذاری‌های اشیای مادی و پدیده‌ها تابع باورهایی بوده که جوامع اولیه را به شدت تحت نفوذ خود داشته است. دانش فقه‌اللغه در ریشه‌یابی بسیاری از نام‌ها موفق بوده و به پیشرفت‌هایی نیز رسیده است.

بر این اساس، فقه‌اللغه با ارائه ریشه‌شناسی یک واژه یا یک اصطلاح توانسته است تا اندازه‌ای به صورت‌های نخستین و خاستگاهی آن نزدیک شود. برای نمونه، در بررسی واژه «بهشت» - که برگرفته از اوستایی vahišta، صفت برترین از vahu «نیک، وه» است (نیبرگ ۱۹۷۴) - ریشه و خاستگاه واژه روشن شده است. اما، در بسیاری از موارد، توضیح و استدلال ریشه‌شناسی واژه‌ها تنها با تکیه بر ساختار واژه و ریشه‌های فرضی امکان‌پذیر نیست و باید از دیگر شاخه‌های علمی نیز، مانند اسطورشناسی و مردم‌شناسی که به بررسی باورها، آیین‌ها و ویژگی‌های اجتماعی می‌پردازند، یاری گرفت. بنابراین به نظر می‌رسد برای رمزگشایی معنای اصطلاحات با کمک شاخه‌های دیگر علوم می‌توان تا اندازه‌ای به نتایج روشن‌تری رسید. یکی از مهم‌ترین دلیل کشف معانی نام‌ها یا دیگر واژه‌ها شناخت شیوه تفکر اقوام کهن است. در واقع، در بررسی و رده‌بندی اصطلاحات و نام‌ها، گذشته از یافتن خاستگاه معنایی آنها، بایستی در پی توضیح چرایی آنها نیز برآمد. این امر که دسته‌ای از واژه‌ها، سوای شباهت صوری، در گستره‌ای از فرهنگ خویشاوند، شباهت معنایی نیز دارند می‌تواند یکی از رویکردهایی باشد که ما را به نتایج قانع‌کننده‌تری برساند.

در این مقاله، تعدادی از نام‌ها و اصطلاحات از گونه‌های مختلف زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بررسی و تحلیل شده است که، سوای شباهت صوری، خاستگاه فرهنگی خاصی را به نمایش می‌گذارند. و بدین ترتیب تلاش شده به پرسش‌هایی مانند آیا مواد و اشیای اطراف ما که هر کدام با نام‌های گوناگون از یکدیگر شناخته می‌شوند معنای خاصی دارند؟ آیا اصطلاحاتی را که امروزه معنای آنها را نمی‌دانیم روزگاری به سبب رابطه با آیین ویژه یا تفکری برگرفته از شخصیت‌های اسطوره‌ای و ... نام‌گذاری شده‌اند؟ و، در واقع، آیا معنی نام‌ها با عوامل دیگری در ارتباط بوده‌اند؟ پاسخ داده شود.

نام‌هایی که در اینجا برگزیده شده‌اند هم بر اشیای مشابه اطلاق می‌شوند و هم بر مفاهیم مشترک دلالت دارند. هدف این مقاله یافتن توضیحی برای این وجوه مشابه و مشترک است که تنها به یاری ریشه‌شناسی صرف ممکن نیست. گویش‌ها، به خلاف زبان‌های رسمی، تغییرات کندتری در سطح واژه‌ها دارند. درست به همین سبب می‌توانند منابع بسیار باارزشی نیز در پژوهش‌های زبان‌شناسی و مردم‌شناسی به شمار روند. این مقاله، با محتمل دانستن فرض نوعی باور به ایزدبانوی بزرگ / ایزدبانوی مادر، به بررسی شماری از واژه‌های مشابه در گویش‌های ایرانی پرداخته است. با چنین رویکردی نه تنها توضیحی برای شباهت و اشتراک این دسته واژه‌ها به دست می‌آید بلکه، به نوعی، بازسازی باور به ایزدبانوی بزرگ نیز، که یکی از کهن‌ترین باورهای فرهنگ‌های کهن است، امکان‌پذیر می‌شود. در واقع، یک بار دیگر اهمیت گویش‌ها در تاریخ فرهنگ ایران روشن می‌گردد.

بدین سبب، واژه‌هایی از فرهنگ‌های گویشی گردآوری و گزینش شده‌اند، و گاه، در مواردی، از اطلاعات گویشوران نیز استفاده شده است. رده‌بندی این واژه‌ها براین اساس است: (۱) مواد خوراکی، مانند انواع نان، گندم، خوشه و دسته گندم؛ (۲) گردی؛ (۳) ظروف، مانند انواع کوزه‌ها؛ (۴) رنگ سیاه. ویژگی و شباهت صوری همه این واژه‌ها در این است که جزء اصلی و آغازی آنها /ka/، /ko/، /kel/، /kul/ است. اما، در واقع، غیر از شباهت آوایی، با اصل دیگری ارتباط دارند که بین همه این نام‌های مختلف پیوند ایجاد می‌کند. شایان ذکر است، در درون هر رده، واژه‌ها تاحد امکان موضوعی شده‌اند. از سوی دیگر، به سبب ارتباط خاستگاه این واژه‌ها با چند واژه همسان آنها در زبان روسی، بررسی تطبیقی با معادل‌های روسی نیز انجام گرفته که در نهایت تأییدی خواهد بود بر تأثیر ایزدبانوی بزرگ و نام‌گذاری براساس نام او در سرزمین‌های هند و اروپایی.

۲ مواد خوراکی

۲-۱ نان

انواع گوناگونی از نان در روستاها و مناطق مختلف ایران پخته می‌شود که تقریباً تمام آنها گرد و گاه به ندرت بیضی شکل‌اند. یکی از نام‌های معروف نان‌ها در انواع گونه‌های

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کلوچه است. این نان و، در برخی مناطق، نان شیرینی با صورت‌های آوایی شبیه به هم، و نیز انواع گوناگون پخت، در بیشتر مناطق ایران رایج است. بجز کلوچه، به نام انواع نان‌های دیگر برمی‌خوریم که در آنها جزء *kol*، *kel*، *kal*، *kul* به کار رفته است و، به همین سبب، همه نمونه‌های گردآوری شده با یکدیگر شباهت آوایی دارند، مانند:

کلیچی (آشتیانی)، توتک، کلوچه، کلیچه (نان کوچک و از اندازه همیشگی خود کوچک‌تر) (کیا ۱۳۳۵: ۱۳۹).

kalan: (گیلکی)، قرص‌های نان‌گندم که در صفحات دیلمان می‌پزند. قطر دایره این نان‌ها ۱۵ تا ۱۸ سانتیمتر و قطر نان در حدود ۲ سانتیمتر است (ستوده ۱۳۲۲: ۱۹۶).

kolira: (کردی کرمانشاهی)، نان کوچک گرد (درویشیان ۱۳۷۵: ۳۴۵).

kula: (بیرجندی)، نان گرد و کوچکی که در اول تنور می‌پزند (رضایی ۱۳۷۳: ۴۲۳).

kollu: (سیرجانی)، قرص کوچک نان (سرزیدی ۱۳۸۰: ۱۱۱).

kolu: (بردسیری)، نان کوچک (برومند ۱۳۷۵: ۵۷).

količe: (تبری)، نان گرد و کوچکی که در اول تنور می‌پزند (نصری‌اشرفی ۱۳۸۱: ۱۶۸۹).

külüčče: (آمره‌ای)، کلوچه، نان کوچک (عادلخانی ۱۳۷۹: ۸۰).

kule: (ترکمنی)، نوعی نان (محمد ۱۳۸۳: ۹۳).

ka.laʔan: (رامسری)، نوعی نان مثل کشتام (شکری ۱۳۸۵: ۳۹۴).

kolak: (سروستانی)، نوعی نان که از ذرت پخته می‌شود (همایونی ۱۳۷۱: ۵۹۴).

kolok: (فینی)، نوعی نان (نجیبی فینی ۱۳۶۹: ۳۱۹).

kolok: (باشتویه‌ای)، نوعی نان که در مراسم باران‌خواهی از آن استفاده می‌شود (سلامی ۱۳۸۳، یادداشت‌ها).

kelvā: (تبری)، نانی که زیر خاکستر گرم پخته شود. نان دامداران (نصری‌اشرفی ۱۳۸۱: ۱۶۸).

kelewä: (سمنانی)، نان تنوری. قطعه خمیری را اندکی پهن می‌کردند و در آتش تنور می‌انداختند، گاهی کمی کره یا روغن روی آن می‌مالیدند و می‌خوردند (پناهی سمنانی ۱۳۷۴: ۳۸۷).

keleva: (افتری)، یک گونه نان کلفت (همایون ۱۳۷۱: ۱۵۵).

- nun-kulmâl**: (بختیاری چهارلنگ)، نوعی نان بسیار ضخیم به صورت گرد یا بیضی شکل که از ضایعات نان تهیه می‌شود (سرلک ۱۳۸۱: ۲۶۸).
- koleč**: (تاتی خراسانی)، نان خمیر و ضخیم شده (صفرزاده ۱۳۸۲: ۱۸۹).
- kol-aġk**: (لردارنگانی)، نان کلفت (سلامی ۱۳۸۵: ۱۲۹).
- kelāč/kolās**: (رامسری)، نوعی نان کلفت دایره‌شکل گالشان (شکری، ۱۳۸۵: ۳۹۴).
- kolomba**: (سبزواری)، به عنوان صفت به معنی «قطور» به کار می‌رود. نون کلمبه، نان قطور (محتشم ۱۳۷۵: ۴۲۶).
- klo**: (به‌دینانی)، نان کوچکی که در جشن گهنبار به مدعوین داده می‌شود (سروشیان ۲۵۳۶: ۱۲۷).
- kolonba**: (بیرجندی)، کلمبه، نان نوروزی (رضایی ۱۳۷۳: ۳۷۵).
- koluxeir**: (کرمانی شمالی)، نان کوچک نذری (کردی ۱۳۸۴: ۲۰۳).
- nun kalk**: (اردکانی فارس)، نانی که از آرد بلوط می‌پزند (امیری اردکانی ۱۳۸۱: ۱۴۷).
- kâlġk**: (خرم‌آبادی)، نان پخته‌شده از آرد بلوط (عسگری عالم ۱۳۸۴: ۳۱۸).
- kalk**: (بختیاری)، نانی که از آرد بلوط بار می‌آورند (نان سال‌های قحطی) (صالحی ۱۳۶۶: ۳۰۷).
- kolur**: (لری)، در ماکو نوعی نان به نام کلور می‌پزند که شکل تکامل‌یافته‌تری از کماج است (محمدی ۱۳۸۳: ۱۹۴).
- کُلُچَه نوروزی**: (خراسانی)، نان روغنی (شالچی ۱۳۷۰: ۲۴۰).
- kelč**: (آرانی و بیدگلی)، کلوچه (علی‌جانزاده ۱۳۷۲: ۴۰۷).
- kulučā**: (گیلکی)، کلوچه (جهانگیری ۲۰۰۳: ۶۱۳).
- kuluce**: (افتری)، کلوچه (نوعی نان شیرینی) (همایون ۱۳۷۱: ۱۳۴).
- kluče**: (سیستانی)، نوعی نان شیرینی محلی (افشار ۱۳۶۵: ۱۳۶).
- količa**: (کردی کرمانشاهی)، کلوچه (نان شیرینی) (درویشیان ۱۳۷۵: ۲۳۶).
- kalva**: (پیرسوارانی)، گرده شیرمال محلی (رسولی ۱۳۷۸: ۲۳۶).
- kuluč šir**: (بختیاری)، کلوچه شیری، کلوچه‌ای که خمیر آن آرد و شیر است (سرلک، ۱۳۸۱: ۲۱۹).

- kuluča**: (لری)، نان شیرینی (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۶۴).
- kolebij kešta**: (رامسری)، نان شیرینی که از ترکیب آردبرنج، تخم‌مرغ، شیر و ماست تهیه می‌شود (غدیری ۱۳۸۵: ۱۷۰).
- kolū**: (بافتی)، نان روغنی (فرهادی‌راد ۱۳۸۲: ۱۷۸).
- kolombe**: (قائنی)، کلبه، نوعی نان روغنی گرد، به بزرگی نان برنجی بزرگ که درون آن را از خرما برشته شده در روغن انباشته کنند (زمردیان ۱۳۶۸: ۱۸).
- kolombe**: (کرمانی)، شیرینی محلی اختصاصی کرمان (نظیر کلوچه شمال)، به اندازه نعلبکی، مواد آن خمیر آرد گندم، روغن، خرما و گردو و ادویه معطر، از قبیل جوز، قرنفل است. آن را کلمپه هم گویند (صرافی ۱۳۷۵: ۱۶۱).
- kolira**: (لری)، نان ساجی کوچکی که معمولاً برای کودکان می‌پزند (ایزدپناه ۱۳۸۱: ۱۶۶).
- kolū**: (جیرفتی و کهنوجی)، نان کوچک و گرد که بیشتر برای بچه‌ها پخته می‌شود (نیک‌نفس دهقانی ۱۳۷۷: ۳۱۸).
- kolucca**: (بیرجندی)، نان گرد و کوچکی که برای بچه‌ها می‌پزند (رضایی ۱۳۷۳: ۳۷۵).
- kūla**: (الیکایی)، نانی که در حین پخت در تنور بیفتد و سوخته شود. الیکایی‌ها اعتقاد دارند کسی که این نان را بخورد گنج پیدا می‌کند (شاه‌حسینی ۱۳۸۴: ۱۱۲).
- kula**: (نقوسانی تفرش)، نانی که در تنور می‌افتد و می‌سوزد و تلف می‌شود (درودیان ۱۳۸۷: ۷۸۰).
- koloṭti/kloṭti**: (بهدینانی)، نان کوله‌رفته، نانی که از دیواره تنور به داخل آن افتد سوخته کج شود (سروشیان ۲۵۳۶: ۱۲۷).
- kalucc**: (بیرجندی)، نان و خمیری که از دیواره تنور در آتش بیفتد و بپزد (رضایی ۱۳۷۵: ۳۷۳).
- kölūča**: (سمنانی)، نان سوخته شده در تنور، نان کوله‌رفته (پناهی سمنانی ۱۳۷۴: ۳۸۷).
- kolomba**: (تاتی شمالی گونه مشهدی)، خمیر جو که به شکل چونه خمیر گندم درآورده می‌شود و چوپانان همراه خود حمل می‌کنند، آن را خشک نموده و به سگ می‌دهند؛ غذای سگ (صفرزاده ۱۳۸۲: ۱۸۹).
- واژه‌های بالا با صورت‌های آوایی مشابه به نام انواع نان اشاره دارند که بیشتر آنها

شامل نان‌های کوچک و گرد، نان شیرینی‌ها، نان‌های سوخته و تلف شده و خمیر شده یا نانی است که برای کودکان پخته می‌شود. برخی از این نان‌ها برای آیین‌ها و مراسمی خاص تهیه می‌گردد و با باورهای خاصی نیز مرتبط‌اند، مانند klo: «نان کوچکی که در جشن گهنبار به مدعوین داده می‌شود»، kolonbe: «کلنبه، نان نوروزی»، koluxeir: «نان کوچک نذری» و ... که، در ادامه، بیشتر به آن پرداخته خواهد شد. گاه، در دو یا چند منطقه مختلف، از یک صورت برای نامیدن نان‌های مختلف استفاده شده است، مانند نان «کوله» که در برخی مناطق نان سوخته است ولی با همین صورت تلفظی در منطقه دیگر به نان‌های گرد گفته می‌شود.

برهان قاطع نیز به چند نمونه از نام نان‌هایی که صورت‌هایی مشابه آوایی و گاه یکسان با گونه‌های گویشی دارند اشاره کرده است. این نام‌ها از نظر معنایی با گونه‌های گویشی تطبیق می‌کنند:

کلوج: (به فتح اول و ثانی به وای رسیده و جیم ساکن)، نانی را گویند که خمیر آن از دیوار تنور ریخته باشد و در میان آتش پخته شده باشد. و در پانویس آمده: کلوج «رشیدی» = کلوچ «السامی» قس: کلوچه، کلیجه. در بشرویه kalûc، نواله نان را گویند که درست از کار درنیامده.

کلیچه: (به ضم اول و جیم فارسی)، نان کوچک روغنی باشد.
 کلیج: (به ضم اول)، نانی باشد که خمیر آن از دیوار تنور افتاده باشد و در میان آتش پخته شده باشد؛ و نان بزرگ روغنی را نیز گویند.

کلی: (به ضم اول و ثانی به تحتانی رسیده)، نان روغنی بزرگ را هم گفته‌اند.
 کلو: (به ضم اول و ثانی به واو مجهول کشیده)، نان بزرگ روغنی را نیز گفته‌اند.
 کلنبه: (به ضم اول و ثانی و سکون نون و فتح بای ابجد)، کلیجه‌ای که درون آن را از حلوا و مغز بادام پر ساخته باشند.

۲-۱-۱ کلوچه در متن‌های فارسی

در متن‌های کهن فارسی، مانند عالم‌آرای شاه طهماسب، نیز به نان کلوچه اشاره شده است. همچنین، در افسانه‌ای، از کلوچه برای پیدا کردن برادرهای گم شده در قصه استفاده

شده است. در فارسی میانه نیز، صورت kulāčag (← مکنزی) را برای آن داریم:

کلی‌چه:

فرمان همایون شد، آنکه ... فراشان بارگاه ... ناشتایی پادشاه و مردم او را هجده‌خوان از آمله و هلیله ... با نان‌های کلی‌چه روغنی و کاکایی و پنیر خوب و مسکه ... در نعلبکی‌های چینی‌کرده به حضور ببرند (عالم‌آرای شاه طهماسب ۱۳۷۰: ۴۱۱).

کلوچه

ای دختر، به مادرت بگو فردا یک نان کلوچه بپزد، بعد ببر بالای آن کوه و آن را بغلتان. هرجا کلوچه غلت زد و رفت، تو هم دنبالش برو، هرجا کلوچه ایستاد، برادرهایت آنجا هستند (انجوی شیرازی ۱۳۵۲: ۱۲۹).

۲-۱-۲ آیین‌های مربوط به نان

برخی از این نان‌ها همواره با مناسک و آیین‌های ویژه‌ای پخته می‌شوند و جنبه آیینی دارند. به‌همین سبب از اعتقادی خاص، ریشه‌دار و بسیار کهن خبر می‌دهد. برای نمونه، kolok (سلامی ۱۳۸۳، یادداشت‌ها) در گونه باشتویه‌ای نانی است که در مراسم باران‌خواهی پخته می‌شود. در این آیین، در پاییزی که باران نمی‌بارد، جوانان مراسم دعای باران به جای می‌آورند و، براساس آن، آیین و مراسمی ویژه انجام می‌دهند (مانند خواندن شعر). آنها به در خانه‌های روستاییان می‌روند و شعرهای محلی می‌خوانند. مردم شب اول روی آنها آب می‌پاشند؛ شب دوم، جوانان از مردم آرد و روغن می‌گیرند و از آن نانی به نام «کُلک» می‌پزند. درون نان، ریگی می‌گذارند و، بعد از تقسیم نان، ریگی ریز زیر دندان هر که رفت باید زمان باریدن باران را پیش‌بینی کند. در صورتی که باران نبارد او را سخت کتک می‌زنند. در قدیم، اگر کسی زمان باریدن باران را اشتباه می‌گفت، سرش را می‌بریدند و مورد نفرت بوده است. چنان‌که قبر شخصی به نام میشکو در روستا وجود دارد که ظاهراً بر اثر خطای پیش‌بینی زمان باریدن باران کشته شده است. اما در حال حاضر نام کسی را که زمان باریدن باران را حدس می‌زند میشکو خوانند.

از دیگر نان‌هایی که در آیین خاصی به کار می‌رود، «کوله» (kole) در ترکمنی و «کلیره» (kolire) در گونه لری است. همان‌گونه که در فهرست نام‌های نان در بالا آمده، ترکمن‌ها

نوعی نان به نام کوله می‌پزند. گرده کوچکی که پس از پختن آن را به دیوار خانه یا آلاچیق می‌آویزند، با این آرزو که مسافرشان به سلامت از سفر برگردد. در آیینی دیگر، این نان را با حبه قند از نخ ری می‌کردند و به گردن طفل می‌انداختند تا بلا از او دور باشد (محمدی ۱۳۸۲: ۹۳).

لرها همان نان را به نام «کلیره» در آیین خود دارند. هفت عدد کلیره را در شبی که طفل به دنیا می‌آید می‌پزند و از نخ ری می‌کنند و بالای گهواره او می‌آویزند و هر شب یکی را برمی‌دارند، بعد از خواندن دعای مخصوص و آرزوی سلامتی برای کودکشان، آن را به صحرا می‌اندازند تا خوراک جانوران شود. آنها معتقدند، با دور انداختن هفت کلیره، هفت نوع بیماری و بلا را از طفل دور کرده‌اند (همانجا).
زرتشتیان نیز در جشن گهنبار با نانی به نام «کلو» (klo) از مهمانان پذیرایی می‌کنند. در این آیین‌ها، نان عنصری است که یکی از نقش‌های اصلی برای باران‌خواهی، رفع بلا و بیماری و نیز سلامت مسافر را برعهده دارد.

۲-۲ گندم، خوشه و دسته گندم

در این بخش، داده‌های گردآوری شده در ارتباط با گندم، خوشه و دسته گندم است. این داده‌ها از نظر ساختار آوایی بسیار نزدیک به نام‌های نان‌هایی است که در این مقاله گردآوری شده و شباهت صوری آنها با یکدیگر کاملاً مشخص است.

kalki: (سیستانی)، دسته گندم (افشار ۱۳۶۵: ۱۲۶).

kelâs: (سنگسری)، دسته‌های گندم یا جو چیده شده و روی هم نهاده، به طوری که خوشه‌ها به سمت داخل و ساقه‌ها به جانب خارج قرار گرفته باشند (ستوده ۱۳۴۲: ۳۰۸).

kolasi: (سرخه‌ای)، دسته‌های گندم یا جو چیده شده و روی هم نهاده به طوری که خوشه‌ها به سمت داخل و ساقه‌ها به جانب خارج قرار گرفته باشند (ستوده ۱۳۴۲: ۳۱۰).

kale: (شهر بابکی)، دسته‌ای از ساقه همراه با خوشه گندم که با ریسمان بسته و بر پشت حمل شود (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۲۳۱).

kuluse: (گیلکی)، یک بغل گندم و جوی چیده و دروشده، چندین «کولوسه» تشکیل یک «کو» می‌دهند (ستوده ۱۳۲۲: ۲۰۴).

kolur: (دوانی)، بن ساقه‌های باقیمانده گندم و جو در زمین پس از درو (سلامی ۱۳۸۱: ۵۰).
kolur: (گاوکشکی)، باقیمانده ساقه‌های کوچک گندم و جو پس از غربال کردن (موسوی ۱۳۷۲: ۵۰).

kūlūr: (شیرازی)، ۱. ساقه‌های باقیمانده محصولات مثل گندم و جو در زمین بعد از درو
۲. کوزه (؟) (شیرازی ۱۳۷۰: ۶۲) (← بخش ۱-۴، کوزه، **kulur**).

kulur: (زرقانی)، ساقه‌های خشکیده جو یا گندم که پس از درو در مزرعه می‌ماند و آن را
آتش می‌زنند یا گوسفندان می‌خورند (ملک‌زاده ۱۳۸۰: ۲۴۲).

kolu vīsā: (بیدوی)، ته‌مانده خرمن گندم و جو که با شن و کلوخ و خاک همراه است
(مزرعتی ۱۳۷۴: ۱۴۰).

kelor: (بختیاری)، پوشال خوشه‌های غله، باقیمانده ساقه گندم و جو بعد از درو (صالحی ۱۳۶۹: ۳۰۷).

kolul: (دزفولی)، ساقه خشکیده گندم یا جو که پس از درو در کشتزار باقی می‌ماند
(صادق صمیمی ۱۳۸۴: ۲۷۳).

koloor: (فینی)، ساقه خشک جو و گندم بعد از آنکه بریده و کوبیده شد (نجیبی فینی ۱۳۶۹: ۳۱۹).

kolaš: (الیکایی)، ساقه‌های گندم و جو پس از برداشت محصول (گویش الیکایی ۱۳۸۴: ۱۷۳).

kolâš: (الیکایی)، ساقه‌های کاملاً خردنشده گندم و جو (گویش الیکایی ۱۳۸۴: ۹۲).

kolešhk: (اورازانی)، گندم نکوبیده (آل‌احمد ۱۳۴۹: ۷۰).

koluš: (شهربابکی)، دانه‌های در پوست مانده و ساقه‌های کوچک خوشه گندم، گره‌های
ساقه گندم، آنچه هنگام پاک کردن گندم با غربال به علت سبکی وزن گندم‌ها می‌آید
(حسینی موسی ۱۳۸۴: ۲۳۸).

kal kardon: (خوری)، از بن بریدن خوشه‌های گندم برای آوردن به خانه (فره‌وشی ۱۳۵۵: ۱۹).

kelur: (بویراحمدی)، جوانه گندم (لمعه ۱۳۷۳: ۱۵۴).

kulasha: (بلوک‌زهر)، ساقه گندم (آل‌احمد ۱۳۵۶/۲۵۳۶: ۱۵۲).

kal pak: (لکی)، سبوس گندم (ایزدپناه ۱۳۶۷: ۱۰۴).

kale kesidan: (بردسیری)، کسی که بافه‌های گندم را به خرمن می‌رساند (برومند ۱۳۷۵: ۱۵۸).

kalriz: (شهربابکی)، فردی که بذر (گندم و جو) را در شیار زمین (خشواره) می‌پاشد (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۲۳۰).

kālviyā: (کندلوسی)، کارابزار آسیابان برای بلند کردن سنگ و فشردن گندم در داخل آسیاب (جهانگیری ۱۳۶۷: ۲۳۴).

در فهرست واژه‌های این بخش نیز شباهت صوری و آوایی واژه‌ها در گونه‌های مختلف با یکدیگر و نیز با نام‌های نان کاملاً مشخص است. این واژه‌ها در معنای «دسته یا خوشه گندم یا جو»، «ساقه‌های باقیمانده از گندم یا جو»، «گندم»، «جوانه گندم»، «ساقه گندم»، «سبوس گندم» یا، در ترکیب، به احتمال بسیار به معنای «بافه گندم» به کار رفته است، مانند **kaleriz** که «به فردی که بافه‌های گندم را به خرمن می‌رساند یا بذر گندم را می‌پاشد» اطلاق شده است.

۳ گردی

گرد و کروی بودن از دیگر مقوله‌هایی است که واژه‌های آن در گونه‌های گردآوری شده با واژه‌هایی که در بخش نان و گندم آمده از نظر ساختار آوایی کاملاً شبیه است.

kolča: (اسفراینی)، هرچیز گرد، مثل کلچه‌قندی، کلچه‌پنیر، کلچه زدن مار (همایونفر ۱۳۸۶: ۲۳۶).

kolomba: (بیرجندی)، هرچیز گرد و چاق و فربه، به‌ویژه نان (رضایی ۱۳۷۳: ۳۷۴).

کلچه: (خراسانی، افغانی)، هرچیز گرد و قرص‌وار، کلوچه‌ای مانند کلچه پنیر و صابون (شالچی ۱۳۷۰: ۲۴۰).

kul: (ماسوله‌ای)، گرده (بهروزیان ۱۳۸۳: ۱۰۹).

kolopak: (فینی)، نوک گرد هرچیز (نجیبی فینی ۱۳۸۱: ۱۱۶).

کلوله: (افغانی)، چاق، قدکوتاه، گرد و قلنبه (شالچی ۱۳۷۰: ۲۴۲).

کلچه کباب: (افغانی)، کباب گرد (شالچی ۱۳۷۰: ۲۴۰).

- کلچه‌روی: (افغانی)، گرد چهره، کسی که سیمایش دایره‌وار باشد (شالچی ۱۳۷۰: ۲۴۰).
- keliz: (رامسری)، قاشق گرد چوبی، ملاقه (شکری ۱۳۸۵: ۳۴۹).
- kul: (گرویه‌ای)، ۱. ظرفی که دارای ویژگی گردی است ۲. تنبوشه گرد سفالین (نیک‌آبادی ۱۳۷۶: ۴۵۴). (← بخش ۲-۴ گلدان ... kul)
- کلوج: (بوریه‌ای)، گردکانی سخت که شکستن و مغز آن برآوردن دشوار باشد (افشار ۱۳۷۷: ۳۱).
- kolombe: (زرقانی)، توده‌ای از چیزهای کلوخ‌مانند و به‌دردنخور (ملک‌زاده ۱۳۸۳: ۳۳۲).
- koluy-kornu: (شهر بابکی)، سنگ‌هایی گرد با قطر ۵ تا ۷ سانتیمتر که بعد از گرم شدن در کف «کرنو» ریخته می‌شود به این منظور که زغال یا خاکستر به خمیر نجسبند (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۲۳۱).
- kolomta: (شوشتری)، کلوخ (فاضلی ۱۳۸۳: ۱۵۶).
- kelu: (راجی هنجنی)، کلوخ (آقاریع ۱۳۸۳: ۱۳۴).
- kole: (خرم‌آبادی)، کلوخ (عسگری عالم ۱۳۸۴: ۲۱۸).
- kalak: (یزدی)، ستون مانند مسدس، مثنی یا گرد که در وسط حسینیه‌ها در دهات و شهرها به بلندی ۱ تا ۲ متر می‌ساخته‌اند که دسته‌عزاداران به دور آن می‌گردیدند و آتش بر روی آن روشن می‌کردند (افشار ۱۳۶۹: ۱۳۹).
- kul: (خرم‌آبادی)، ستون چوبی زیر تیرهای اصلی ایوان (عسگری عالم ۱۳۸۴: ۲۲۴).
- kul: (بختیاری چهارلنگ)، ستون چوبی زیر سقف (سرلک ۱۳۸۱: ۲۱۹).
- kuli: (شهر بابکی)، حلقه پارچه‌ای که هنگام زدن به گردن گاو یا الاغ می‌اندازند تا از آسیب چوب جف در امان باشند (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۳۴۰).
- kalamarub: (گیلکی)، دایره‌ای از چوب که توری به آن بسته و دسته‌ای به آن نصب کرده‌اند. این آلت برای بیرون ریختن اضافات پيله از تشت ابریشم‌کشی به کار می‌رود (ستوده ۱۳۲۲: ۱۹۵).
- klava: (سبزواری)، کلاف نخ. نخ‌کی که با چرخ مخصوص به‌صورت دایره‌ای درآورده باشند (محتشم ۱۳۷۵: ۴۲۸).
- kolombu: (یزدی)، گنبد کوچک گلی سقف (افشار ۱۳۶۹: ۱۳۹).

kululubad: (کرمانی شمالی)، گردباد (کردی ۱۳۸۴: ۲۰۳).

kollu-bād: (شهریابکی)، گردباد (حسینی موسی ۱۳۸۴: ۲۳۱).

kalabād: (کردی کرمانشاهی)، گردباد (به نقل از گویشور). باد معروف بهار که برف‌ها را از سر کوه‌ها می‌روبد. می‌گویند دو برادر بودند؛ یکی گوسفند و میش بسیار داشت و دیگری گندم و جو فراوان. زمستان سخت می‌شود، برادر اولی نزد برادر دومی می‌رود و کاه و جو می‌خواهد. برادر دومی نمی‌دهد. برادر اولی رو به درگاه خدا می‌کند و از او می‌خواهد که به فریاد گوسفندهای گرسنه‌اش برسد. همان شب، بادی می‌آید و سر کوه‌ها سیاه می‌شود و علف برای گوسفندها آماده می‌گردد (درویشیان ۱۳۷۵: ۳۴۱).

واژه‌های این بخش در معنای گردی یا در ارتباط با گرد بودن شکل وسایل و خوراکی‌ها یا سنگ و ستون است. درواقع، در معنای آنها حتماً گردی و کروی بودن ویژگی اصلی به‌شمار می‌رود. در این میان، واژه‌ای مانند kalabād «گردباد»، به سبب افسانه‌ای که درباره آن گفته شده است، درخور بررسی است. در این قصه، گندم و جو، و گرد بودن باد و نیز خود باد از عناصر اصلی این قصه به‌شمار می‌روند که چند مورد آن، یعنی گندم، گردی و سیاهی، از مقوله‌ها مورد بررسی در همین مقاله است.

۴ ظروف

در این بخش، نام‌های گردآوری شده زیر دو مقوله قرار گرفته‌اند (۱) کوزه (۲) ظروف دیگر، مانند کاسه، ظرف‌های سفالی و

۴-۱ کوزه

در این فهرست، بیشتر به نام انواع کوزه اشاره شده است که، براساس نمونه‌های گردآوری شده، این نام‌ها نیز کاملاً با نام نان‌ها، دسته و خوشه گندم و مقوله گردی شباهت صوری دارند. علاوه بر آن، داده‌هایی درباره برخی دیگر از ظروف، مانند ظرف‌های سفالین، منقل‌های گلی یا سفالی، تغار، کاسه و ... نیز گردآوری شده است که باز با بقیه نام‌های گردآمده در این مقاله از نظر ساخت آوایی بسیار شبیه‌اند.

kalâ: (کندلوسی)، کوزه سفالی بزرگ (جهانگیری ۱۳۶۷: ۲۲۷).

- kelâ: (ساروی)، کوزه بزرگ سفالی (شکری ۱۳۷۴: ۲۴۷).
- kelâ: (تبری)، کوزه بزرگ سفالی (نصری‌اشرفی ۱۳۸۱: ۱۶۶۶).
- kâley: (سرخه‌ای)، کوزه لعابی بزرگ (ستوده ۱۳۴۲: ۲۸۸).
- char dastei kola: (سمنانی)، کوزه‌ای بزرگ که دارای چهار دسته است (ستوده ۱۳۴۲: ۱۴۳).
- kulur: (شیرازی)، ۱. کوزه سفالی لعابدار مخصوص روغن، شیر و ترشی ۲. ساقه‌های باقیمانده محصولات مثل گندم و جو در زمین بعد از درو (شیرازی ۱۳۷۰: ۶۲). (← بخش ۲-۲ گندم، ... kulur)
- koliku: (کرمانی)، کوزه روغن (صرافی ۱۳۷۵: ۱۶۳).
- kolik: (گرکنایی-گاوکشکی)، کوزه لعابی برای روغن (سلامی ۱۳۸۴: ۸۶).
- kolik-e ruyan: (دوسیرانی)، کوزه لعابی برای روغن (سلامی ۱۳۸۴: ۸۶).
- kolik: (دشتستانی)، کوزه روغن (اکبرزاده ۱۳۸۱: ۱۰۶).
- kollû: (سمنانی)، کوزه‌ای سفالی برای روغن، ماست، ترشی و ... به درازای تقریباً ۱۵ سانتیمتر و پهنای ۴۶ سانتیمتر و البته در اندازه‌های مختلف (پناهی‌سمنانی ۱۳۷۴: ۳۸۶).
- kelâ: (رامسری)، کوزه سفالی که برای درست کردن ماست به کار می‌رود (شکری ۱۳۸۵: ۳۶۴).
- kalček: (رامسری)، کوزه‌ای که دارای دو دسته است و برای روغن‌گیری و تهیه ماست و سرشیر از آن استفاده می‌شود. ارتفاع آن حدود ۵۰ و عرض آن ۳۰ سانتیمتر است. این کوزه از کلا (kela) کوچکتر است (شکری ۱۳۸۵: ۳۶۴).
- kelta: (تالشی)، نوعی کوزه آب (عبدلی ۱۳۸۰: ۲۳۵).
- keleki: (شهمیرزادی)، سبو، آبخوری بزرگ که بلندی آن ۴۵ سانتیمتر است (ستوده ۱۳۴۲: ۳۱۱).
- kolâx: (خرم‌آبادی)، کوزه ویژه برای نگهداری اشیا (عسگری‌عالم ۱۳۸۴: ۷۴).
- keuzæ kolæ: (راجی)، کوزه کهنه و قدیم (صفری ۱۳۷۳: ۲۲۱).
- kolombe: (شوشتی)، کوزه سرشکسته، کوزه شکسته (فهنک‌گوش شوشتی ۱۳۸۳: ۱۵۶).
- kuzey kali: (سرخی فارس)، ۱. کوزه شکسته ۲. نام نوعی مراسم باران‌سازی (شهبازی ۱۳۶۶: ۱۹۴).

kalik/kaluk: (زرقانی فارس)، ظرفی سفالی به شکل خمره کوچک که در آن روغن یا ترشی و از این قبیل می‌ریزند (ملک‌زاده ۱۳۸۰: ۲۴۲).

۴-۲ گلدان، تگار، کاسه و ...

kal: (فینی)، ظرف سفالی (بررسی گویش فینی ۱۳۸۱: ۱۱۶).
kolik: (گاوکشکی)، یک نوع ظرف گلی (موسوی ۱۳۷۲: ۹۶).
kelu: (کرمانی)، ظرف سفالی کوچک (صرافی ۱۳۷۵: ۱۶۱).
kel o kâse: (کرمانی)، کلو کاسه، منظور ظرف است (صرافی ۱۳۷۵: ۱۶۲).
kul: (گرکویه‌ای)، تنبوشه گرد سفالین. (نیز ← بخش ۳ گردی) (نیک‌آبادی ۱۳۷۶: ۴۵۴).

kočle: dun: (کازرونی)، ظرفی که از شاخه‌های نازک درخت می‌بافند و برای نگهداری نان از آن استفاده می‌کنند (کازرونی ۱۳۸۶: ۲۳۱).
kal: (کرمانی)، ظرفی بزرگ و گلدانی شکل که برای شستن پسته و جدا کردن پسته‌های پوک از بقیه پسته‌ها مورد استفاده قرار گیرد (کردی ۱۳۸۴: ۱۹۸).
kaleko: (گیلکی)، ظرفی سفالین شبیه تگارهای کشک‌سابی تهران (ستوده ۱۳۳۲: ۱۹۴).
kalče: (رامسری)، ظرف نگهداری سرشیر (شکری ۱۳۸۵: ۳۳۷).
kelunureyi: (کرمانی)، ظرف کثیف و بدمنظره را به آن تشبیه می‌کنند (صرافی ۱۳۷۵: ۱۶۲).
kallâre: (تالشی گونه تالش‌دولایی و تاتی گونه کلوری)، نوعی ظرف حمل زباله شبیه طشت که از تپاله گاو درست می‌کنند (عبدلی ۱۳۸۰: ۲۳۵).

kâlbi: (گیلکی)، ظرف مدوری به قطر نیم متر و لبه‌ای به ارتفاع ۱۰ سانتیمتر که کرم ابریشم تازه از تخم درآمده را در آن نگهداری می‌کنند. این ظرف را معمولاً از تپاله گاو درست می‌کنند (ستوده ۱۳۳۲: ۱۸۳).

kalak: (نائینی)، ظرف سفالینی که در آن آتش می‌ریختند و در چاله کرسی می‌گذاشتند (ستوده ۱۳۶۵: ۲۰۰).

kelak: (دوانی)، ظرف سفالی که دانش‌آموزان مکتب‌خانه چند حبه آتش در آن می‌گذاشتند و در زمستان دستان خود را روی آن گرم می‌کردند (سلامی ۱۳۸۱: ۳۵۲).

kalak: (زرقانی)، آتشدان گلی. آتشدانی که از گل رس درست شده است (ملک‌زاده ۱۳۸۰: ۲۳۰).

kalak: (بیرجندی)، نوعی منقل گلی (رضایی ۱۳۷۳: ۳۷۴).

kalak: (قصرانی)، منقل گلی (دیهم ۱۳۸۴: ۲۲۵).

kalak: (کلیمیان یزدی)، منقل گلی (همایون ۱۳۸۳: ۱۷۳).

kalak: (گیلکی)، منقل‌های سفالین که سه دیواره دارند. در کرجی‌های گاجمه‌دار، برای گرم کردن داخل گاجمه به کار می‌رود؛ نان هم روی آن برشته می‌کنند (ستوده ۱۳۳۲: ۱۹۴).

kalak: (دزفولی)، منقل آهنی که در وسط آن یک ورقه مشبک فضای آن را به دو نیم تقسیم و در قسمت تحتانی دریچه‌ای برای کوران هوا تعبیه شده است. این منقل مخصوص پختن خورش‌ها بوده است (صادق صمیمی ۱۳۸۴: ۲۷۲).

kal: (کلانی لری، کنده‌ای، کوزرگی، لری ممسنی، ماسر می، ده‌سروی)، ظرف ماکیان (اسلامی ۱۳۸۳: ۸۳).

koli: (جیرفتی کهنوجی)، ظرف نگهداری روغن که از پوست بره به شکل مشک ساخته می‌شود (نیک‌نفس دهقانی ۱۳۷۷: ۳۱۹).

کلال‌گر: (فارسی فرارودی)، سفال‌ساز، سفال‌گر (شالچی ۱۳۷۰: ۲۳۹).

کلالی: (افغانی)، جای ساختن ظرف‌های سفالین (شالچی ۱۳۷۰: ۲۳۹).

شباهت صوری و آوایی میان واژه‌های مربوط به ظروف با داده‌های دیگر بخش‌ها کاملاً آشکار است. از این میان، واژه kuzey kali در گویش سرخه‌ای قابل توجه است، زیرا از این کوزه در آیین باران‌خواهی استفاده می‌شود. از همین رو، می‌توان گفت این کوزه به سبب خاصی به این گونه نام‌گذاری شده است. براساس برخی از داده‌ها، مانند کلال‌گر، به معنای «سفال‌گر»، یا کلالی، به معنای «محل ساخت ظروف سفالین»، می‌توان گفت که به احتمال بسیار زیاد، در دوره‌ای بسیار کهن، نوع خاصی از کوزه یا ظرف، در منطقه وسیعی، «کلال» یا با صورت آوایی مشابه نامیده می‌شده است. چنان‌که در برهان قاطع نیز کلال (به ضم اول) «کوزه‌گر» و «کاسه‌گر» را می‌گویند، یعنی «شخصی که کاسه گلی و سفالی می‌سازد» آمده.

۵ رنگ سیاه

رنگ سیاه و واژه‌های مربوط به آن از نظر شباهت آوایی و صوری با داده‌های مقوله‌های دیگر، مانند مواد غذایی، نان، گندم، (جو)، ظروف و گردی در یک دسته قرار می‌گیرند. مانند:

kāl: (اردکانی فارس)، سیاه، مثل «نمدکال»، یعنی «نمد سیاه‌رنگ» (امیری اردکانی ۱۳۸۱: ۱۲۰).

kalun: (اردکانی فارس)، عمده، کلان، نوعی چادر زنانه؛ رنگ تیره، سیاه (امیری اردکانی ۱۳۸۱: ۱۲۵).

kalul: (خرم‌آبادی)، حیوان سیاه‌رنگ که خال سفید دارد (عسگری عالم ۱۳۸۴: ۲۱۸).

kāl: (خرم‌آبادی)، اسب سیاه و خاکستری، هر حیوان سیاه (عسگری عالم ۱۳۸۴: ۲۱۵).

kāla: (لری)، اسبی که رنگ سیاه دارد (ایزدپنا ۱۳۸۱: ۱۵۷).

kāl: (دوانی)، گوسفند سیاه‌رنگ (سلامی ۱۳۸۱: ۱۵۷).

kalul: (لکی)، گاو سیاه‌رنگی که خال سفید بر پیشانی دارد (ایزدپنا ۱۳۶۷: ۱۰۵).

kalaj: (تبری)، گاو سیاه‌رنگ با خال‌های سفید (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۱۶۶۲).

kalpa: (بیرجندی)، آتشی که بر اثر ریختن آب یا نهادن سرپوش بر آن سیاه و تبدیل به زغال شود (رضایی ۱۳۷۳: ۴۲۱).

kāwli: (کردی کرمانشاهی)، کنایه از آدم سیاه و آفتاب سوخته (درویشیان ۱۳۷۵: ۳۳۱).

kolu: (اردکانی فارس)، کنایه از انسان سیاه‌چهره (امیری اردکانی ۱۳۸۱: ۱۲۵).

واژه‌های فهرست شده در بخش «رنگ سیاه» در معنای «رنگ سیاه به تنهایی، حیوانات سیاه‌رنگ، انسان سیاه‌چهره و نیز آتشی که، بعد از خاموشی، سیاه و تبدیل به زغال می‌شود» آمده است. در همه این واژه‌ها، رنگ سیاه عنصر اصلی به‌شمار می‌رود.

۶ بررسی تطبیقی داده‌ها

ساختار آوایی همه داده‌های ارائه شده در ۴ بخش کاملاً با یکدیگر مشابه‌اند. تعدادی از آنها در گونه‌های گویشی مختلف کاملاً صورت‌های یکسان دارند، درحالی که معانی آنها با یکدیگر متفاوت است. در مواردی نیز واژه‌هایی دیده شده که در یک گونه گویشی با

صورت آوایی یکسان بر دو معنی متفاوت دلالت می‌کنند. در اینجا این داده‌ها از این نظر بررسی شده‌اند.

واژه kulur، در گونه شیرازی، که هم به معنی دسته گندم است و هم نام نوعی کوزه، از موارد نادری است که بدون هیچ تفاوت آوایی همزمان به دو مقوله کاملاً جدا، یعنی دسته گندم و کوزه گفته می‌شود. kolu در گویش بردسیری، به معنی نان کوچک است و، در گویش اردکان فارس، انسان سیه‌چرده را گویند. kelu در گویش کرمانی، ظرف سفالی کوچک و، در گویش راجی هنجن، به معنی کلوخ است. kul، در گونه ماسوله‌ای، به معنی گرده و، در گونه گرکویه، به تنبوشه گردسفالین و، در گونه بختیاری چهارلنگ و لری، به نوعی ستون گفته می‌شود. از دیگر موارد قابل ذکر، واژه کلمبه و صورت‌های آوایی مشابه و معناهای متفاوت در گونه‌های مختلف است. در معنای گردی، می‌توان از kolomba، در گونه بیرجندی، به معنای گرد و چاق و فربه، kolombu، در گویش یزدی، به معنی گنبد کوچک، kolombe، در زرقانی، به معنای توده کلوخ‌مانند را برشمرد که همه این واژه‌ها به نوعی در مفهوم «گرد بودن» مشترک‌اند. در مقوله خوراکی، kolombe، در گویش کرمانی و قائنی، به معنای نان شیرینی و kolomba، در گونه تاتی شمال خراسان، به معنای غذای سگ است که از گندم و جو تهیه می‌شود و سرانجام kolombe به معنای کوزه، در گویش شوشتری، آمده است. به نظر نمی‌رسد اشتراک واژه کلمبه در چهار مقوله گردی، خوراکی (نان شیرینی) و ظروف تصادفی باشد. با توجه به شواهد موجود، این احتمال بسیار ضعیف است. در واقع، این نام‌گذاری به سببی خاص بوده و اساس آن وجود یک پیوند و اصل مشترک میان آنهاست. از دیگر موارد قابل بررسی، واژه kalak، در گونه‌های زرقانی، بیرجندی، قصرانی، کلیمیان یزدی، دزفولی، است، که به معنای ظرف سفالین و منقل برای تهیه آتش آمده و، در یزدی، نام نوعی ستون است که در بالای آن آتش روشن می‌کنند و در میان مساجد ساخته شده است. kollu، در گویش سیرجانی، به معنای قرص کوچک نان و، در گونه شهر بابکی، در ترکیب با واژه bad به معنای گرد و، در سمنانی، همین واژه با همین ساختار به معنای کوزه سفالی است. پرسش اصلی این است که چرا این واژه‌ها، با آنکه بر مقوله‌های مختلف دلالت دارند، تا به این اندازه از نظر صوری با یکدیگر شبیه‌اند. آیا این شباهت‌ها،

همان‌گونه که درباره‌ی واژه‌ی کلمبه گفته شد، نشان از پیوند مشترکی دارد که بر اساس آن این نام‌گذاری‌ها صورت گرفته است؟

۷ ایزدبانوی بزرگ و کارکردهای آن

شواهد و پیکره‌های کشف‌شده از دوران پارینه‌سنگی به بعد مشخص کرده که آیین پرستش مادر کبیر (ایزدبانوی بزرگ) همواره وجود داشته است. کشف پیکره‌های مادر کبیر مربوط به عصر پارینه‌سنگی در پهنه‌ی وسیعی از سیبری تا دامنه‌های پیرنه شاهی بر حضور یک دیدگاه جهانی پیرامون ایزدبانوی مادر است. باور به ایزدبانوی بزرگ چنان عمیق و گسترده بوده است که، علاوه بر هنر و پیکره‌های باقیمانده از دوران پارینه‌سنگی به بعد، تأثیر آن بر روی نام اشیاء و عناصر مادی، آئینی و طبیعی نیز به جا مانده و بازتاب آنها به‌ویژه در زبان‌ها و گویش‌ها کاملاً مشخص است. از این رو است که می‌توان برای بازسازی آیین‌ها و تصورات دوران کهن از گویش‌ها کمک گرفت.

مشخصه‌های ایزدبانوی بزرگ در همه جا تا اندازه‌ی بسیاری یکسان است و تصور ستایش او در تمام دنیا مشترک است. او مادر و مهربان، در همان حال، جبار و بی‌رحم است (گلن ۱۹۹۱: ۲۴۳). ایزدبانوی بزرگ دارای شخصیت چندوجهی است. به همین سان، او موکل چیزهای گوناگون نیز هست، این ایزدانو، در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون، با نام‌های متفاوتی شناخته می‌شود، مانند ایشتر (ایزدبانوی بابلی)، ایزیس (ایزدبانوی مصری)، کالی (ایزدبانوی بزرگ هندی و همسر شیوا) و ... در ایران، ایزدبانوی بزرگ، در صورت متأخر، آناهیتا خوانده می‌شود. او ایزدبانوی باروری و سرچشمه همه آبهاست.

۷-۱ کالی

کالی یکی از نام‌های ایزدبانوی بزرگ و همسر شیوا در هند است، و هنوز در هند بانوی اسطوره‌ای جهان تصور می‌شود که خاستگاه آن به دوران نوسنگی برمی‌گردد (گلن ۱۹۹۱: ۱۲).

کالی در هند از الهگان توده مردم است که چون نیروی مادری جهان ظاهر می‌شود. مجسمه‌هایی از یک الهه مادر در تمدن دره سند نیز پیدا شده است، که شاید با خاستگاه

پرستش کالی مربوط باشد. کالی در برخی از این مجسمه‌ها کاملاً هراس‌انگیز به نظر می‌رسد و، درحقیقت، تاگها^۲ از پرستندگان کالی بوده‌اند. ولی جالب این جاست که، در چند فلسفه، او دلسوز، برترین رنجبر همه، آن سوی هر شکل و هر گون، تقریباً همسنگ مفهوم برهمن می‌شود (سن ۱۳۷۵: ۷۴).

گلن، در جای دیگر از کتاب خود، تأکید کرده که این ایزدبانو منحصر به هند نیست، چنان‌که «کایلچ»^۳ اسکاتلندی، مادر نخستین جهان، مقدس‌ترین خدای نیاکان اسکوت‌ها^۴ به‌شمار می‌رفته است و از این‌رو این کشور را رومیان کالدونیا^۵ نامیده‌اند (۱۳: ۱۹۹۱).

با توجه به داده‌های این مقاله، که از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی گردآوری شده، نظر گلن درباره‌ی اینکه کالی منحصر به هند نیست کاملاً تأیید می‌شود. کالی باید متعلق به دوران بسیار کهن باشد؛ چنان‌که تأثیر نام او بر روی نام‌های اشیاء و پدیده‌هایی که در این مقاله گردآوری شده‌اند نیز به چشم می‌خورد. نشانه‌هایی از حضور این ایزدبانو در آیین‌ها و فرهنگ‌های کهن هندواروپایی دیده می‌شود، گرچه در فرهنگ‌های بین‌النهرین هم تأثیر آن دیده شده ولی اساساً این باورها متعلق به فرهنگ‌های هندواروپایی است. در ادامه، ارتباط ایزدبانوی بزرگ، کالی، با داده‌های مختلف گویش‌های ایرانی در این مقاله بررسی شده است.

۷-۲ ایزدبانوی بزرگ و ارتباط آن با نان و گندم (دسته و خوشه گندم)

واژه‌هایی که در این بررسی زیر عنوان «نان و دسته و خوشه گندم» آمده، مانند kolok «نوعی نان»، kollu «قرص کوچک نان»، kuluče «کلوچه»، kale «دسته‌ای از ساقه و خوشه گندم»، kelas «دسته‌های گندم یا جو چیده شده»، kulur «ساقه‌های خشکیده جو یا گندم»، از نظر صوری و آوایی، کاملاً به یکدیگر شبیه هستند. درواقع، جزء آغازی همه آنها kal، kul، kel، kol است. گذشته از آن، این نام‌ها همه به گندم، نان و به‌ویژه گردی

۲) Thugs، اعضای سازمان دینی سابق دزدان و آدم‌کشان در هند، که به نام فانسگاراها نیز نامیده می‌شدند. آنان کالی را می‌پرستیدند و قتل را به عنوان قربانی کردن در راه او تلقی می‌کردند.

3) Cailleach

4) Scots

5) Caledonia

شکلِ نان مربوط می‌شوند. شباهت بین واژه‌ها نمی‌تواند تصادفی باشد و نشان از اعتقاد به باور پرستش یا آیینی با ایزدبانوی بزرگ، کالی، در این سرزمین‌ها و نام‌گذاری براساس نام او ارتباط دارد. درواقع، گذشته از شباهت آوایی این نام‌ها با نام کالی، همه این مقوله‌های یادشده در ارتباط با ایزدبانوی بزرگ قرار می‌گیرند و او نماینده آنهاست.

نان، براساس باورهای کهن، هدیه ایزدبانوی بزرگ و خدای زمین است و شکل آن نیز گرد است، زیرا دایره نیز نماد این ایزدبانوست (گلن ۱۹۹۱: ۱۳). بدین‌سان، تمام نام‌های نان که در اینجا فهرست شده، به‌ویژه گرد بودن شکل آنها، این نظر را تأیید می‌کند؛ زیرا ویژگی گردی از عنصرهای اصلی ایزدبانوی بزرگ است که موکل کشاورزی نیز است. ایزدبانوی غله با خوشه‌های گندم و نیز خیش، شاخ، وفور نعمت و... از نمادهای کشاورزی است (کوپر ۱۹۹۳: ۲۹۱). گذشته از آن، نان مؤنث تصور شده است (کوپر ۱۹۹۳: ۳۶۲).

ارتباط نام این نان‌ها، دسته یا خوشه گندم با نام کالی، ایزدبانوی بزرگ، و نام‌گذاری براساس نام او را آیین‌ها و مناسکی که هنوز برای برخی از این نان‌ها اجرا می‌شود نیز تأیید می‌کند، مانند پختن نان kolok در باشتویه در مراسم باران‌خواهی. از عنصرهای اصلی این آیین، یعنی خواستن باران و پختن نان، هر دو از ویژگی‌های ایزدبانوی بزرگ است که به‌روشنی در این آیین هنوز حفظ شده است. یا آیین خاصی که در آن ترکمن‌ها، برای به سلامت بازگشتن مسافر خود از راه دور، این نان را به دیوار خانه یا آلاچیق می‌آویزند نشانه‌هایی است بر کهن بودن و آیینی بودن این نان‌ها و تعلق آنها به باورهایی که از دوران بسیار کهن به جای مانده است.

۷-۳ تطبیق نام خوشه گندم و نان شیرینی در زبان روسی با داده‌های گویشی

ارتباط این یافته‌ها با نمونه‌های مشابه آن در زبان روسی این نظر، یعنی نام‌گذاری اشیاء و مفاهیم براساس نام کالی، ایزدبانوی بزرگ، را تقویت می‌کند. چنان‌که گلن نیز واژه روسی КОЛОС [kolas] «سنبله، خوشه گندم» و آلبانیایی kall «دسته گندم» را با نام ایزدبانوی بزرگ، کالی، مرتبط دانسته است. به نظر او، خوشه گندم و غله آفریده ایزدبانو تصور شده است و براساس نام او نام‌گذاری شده است (گلن ۱۹۹۱: ۱۳).

در زبان روسی، واژه دیگری در همین ارتباط داریم به نام КОЛОБОК [kalabok] «نان کروی شکل کوچک»، صورت مصغر آن КОЛОБ [kolab] به معنی «گره، نان شیرینی (به شکل کره کوچک)، کلاف، نان گرد» است که فاسمر (۲۰۰۴) آن را برگرفته از واژه یونانی λατῆ αβος «نان گندم» دانسته. این نان شیرینی در روسیه از نان‌های بسیار معروف است و، در ادبیات فولکلور روسی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این نان (КОЛОБ) شخصیت اصلی یکی از قصه‌های مشهور روسی نیز به شمار می‌رود.

براساس این قصه فلکلوریک، پیرمرد و پیرزنی کلوچه کروی شکلی به نام КОЛОБ می‌پزند و آن را کنار پنجره می‌گذارند. کلوچه از آنجا فرار می‌کند و در راه با یک گرگ و یک خرس برخورد می‌کند که از دست آنها نیز می‌گریزد ولی سرانجام به دام روباه می‌افتد و خوراک او می‌شود (گلاکف ۱۹۸۴). شباهت این دو نام با داده‌های گردآوری شده در این مقاله و به‌ویژه КОЛОБ، نان شیرینی روسی، که هم‌زمان به معنی «گره، گردی و نان گرد» است، بی‌تردید تصادفی نیست. چنان‌که در گویش‌های ایرانی نیز، همان‌گونه که پیش از این گفته شد، برخی از واژه‌ها هم به معنی «گردی» است هم «نان».

بدین ترتیب، نام‌های روسی ذکر شده نه تنها از نظر ساخت آوایی و معنایی با نام‌هایی که در بخش «نان، دسته و خوشه گندم» و حتی با داده‌های دیگری، که در انواع گونه‌های ایرانی فهرست شده‌اند، مشابه‌اند، بلکه پیوند و اشتراک خاستگاهی هم دارند که همان نام‌گذاری براساس نام کالی است. بدین‌سان، این یکسانی بین دو دسته از زبان‌های هندواروپایی نشان از باور و حضور گسترده کالی در این سرزمین‌ها و نام‌گذاری براساس نام اوست. با آنکه نان هدیه ایزدبانو و خدای زمین است، اهمیت آن بیشتر در شکل گرد آن است.

۷-۴ گردی و ایزدبانوی بزرگ

دایره نماد ایزدبانوی بزرگ است. شکل بیشتر نان‌ها گرد است (گلن ۱۹۹۱: ۱۳). دایره «لایتناهی» نمادی است مؤنث در تضاد با «محدود» مستقیم، مذکر، نیروی آفریننده پدرانه. دایره‌های کوچک روی ظرف قربانی مظهر کلوچه یا نان فدیه است (کوپر ۱۹۹۳: ۱۴۰).

بنابراین، باتوجه به آنچه گفته شد، واژه‌هایی که به نوعی نمادِ گردی و نیز‌کروی بودن هستند در ارتباط با ایزدبانوی بزرگ قرار می‌گیرند. به غیر از نان، که اصلی‌ترین ویژگی آن گردی و از نمادهای مؤنث است، واژه‌هایی با صورت‌های آوایی مشابه، در دیگر بخش‌ها، با انواع نام‌های نان، مانند kolča به معنی «هرچیز گرد»، مثل کلچه قندی، کلچه پنیر، کلچه زدن مار در گونه اسفراینی و واژه kolombā به معنی «هرچیز گرد و چاق و فربه»، به‌ویژه نان در بیرجندی و kollu-bād «گلوله باد، گردباد» در شهر بابکی، که ویژگی گردی را جدا از نان نشان می‌دهند، به‌روشنی نشان‌دهنده ارتباط این واژه‌ها با نام کالی، ایزدبانوی بزرگ، است و متأثر از باور گسترده به او. در فهرست واژه‌های مربوط به گردی، دو واژه kalak، در یزدی، و kul، در لری خرم‌آبادی، و در بختیاری چهارلنگ به معنی «ستون» که اولی درواقع با نوعی آیین در ارتباط بوده است، چنان‌که روی آن آتش روشن می‌شده و به دور آن می‌گردیدند، جدای ویژگی گردی و آیینی بودن ستون، که می‌تواند آن را با نام ایزدبانوی بزرگ پیوند دهد، نظریه‌ای است که براساس آن ستون تنها عنصر ساختی مناسب نیست بلکه بیشتر آن را نماد و نشانه دانسته‌اند. ستون در آغاز مقدس بود و در پناه ایزدبانویی قرار داشت و شهر را نگهبان بود (ایگتر ۱۹۹۲: ۷). همه این شواهد نشان‌دهنده آن است که نام‌گذاری آغازین بر روی اشیاء، پدیده‌ها و مفاهیم به سبب تصور و اندیشه خاص حاکم بر انسان نسبت به طبیعت و جهان پیرامون خود بوده است.

۷-۵ ارتباط ظروف (کوزه) با کالی، ایزدبانوی بزرگ

بررسی تصویر ایزدبانوی بزرگ در ادبیات و هنر باستان در دوره نوسنگی به یکی دیگر از کارکردهای او، یعنی آسمان و رطوبت آسمانی اشاره می‌کند (گلن به نقل از پرزلیوسکی^۶ ۱۹۹۱: ۱۲). گلدان، کوزه و به‌طور کلی ظرف‌های انسان‌انگارانه متعلق به دوران نوسنگی نشان‌دهنده ایزدبانوی آسمان است که می‌توانسته باعث بارش باران شود. شی‌ای که دارای این انگاره ترسیمی است، یعنی ظرف یا کوزه نیز، از لحاظ معنایی هم با باران مربوط است. ایزدبانویی که در آسمان جای دارد همانند ظرف رطوبت تصور می‌شده،

6) J. Przyluski

به‌همین دلیل، ظرف نگهداری آب هم به‌سان ایزدبانو تصور می‌شده است. این تصور که ظروف با نقش ایزدبانو پیوند دارند، با دهانه‌گردشان نیز تأیید می‌شود (گلن ۱۹۹۱: ۱۲). در اینجا نیز ایزدبانوی بزرگ، کالی، رد خود را در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی به‌جا گذاشته است. در فهرستی که مربوط به کوزه است، تمام نام‌ها شباهت آوایی چشمگیری با نام کالی دارند. در گرجستان (قققاز) kala اصطلاحی است بومی که هم برای مفهوم زن به‌کار می‌رود هم برای «ظرف آب» (گلن ۱۹۹۱: ۱۲). شایان ذکر است که در زبان سنسکریت kúlāla به معنی «زن کوزه‌گر» است. در هند، مفهوم ظرف با زنانگی هنوز هم مرتبط است، اصطلاح «ظرف ضعیف» در ارجاع به زنان به‌کار می‌رود؛ ازاین‌رو، ظروف در دوران سنگی و عصر آهن گاهی به‌شکل بدن زن ساخته می‌شدند (همانجا).

گذشته از آن، سبو و تنگ آب و پارچ نماد آب‌های کیهانی، مادر کبیر، اصل پذیرنده مؤنث، پذیرش، و باروری قلب هستند (کوپر ۱۹۹۳: ۱۹۲). سیویی که در دست‌های یک ایزد است و آب از آن سرریز می‌شود نماد ایزد نیکوکار و مؤنث یا مادر کبیر است که آب‌های زندگی و باروری را بر همه جهان می‌پراکند. در فرهنگ سوری و سامی نیز سبو نشانه‌ای از مادران کبیر در نقش نیروهای بارورکننده آب‌هاست (همانجا). با توجه به داده‌های این مقاله، نام کوزه‌ها و ظروف گردآوری‌شده کاملاً مشخص می‌کند که در ایران نیز بسیاری از ظروف، مانند کوزه‌ها، براین‌اساس و تحت تأثیر حضور و نام این ایزدبانو نام‌گذاری شده‌اند. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، هنوز برخی از این نام‌ها با آیین باران‌خواهی در ارتباط‌اند، مانند kolombe در گویش شوشتری که در نوعی از مراسم باران‌خواهی استفاده می‌شود.

به نظر گلن، خاستگاه نظریه پیوند میان ظرف و تصویر ایزدبانوی بزرگ در جوامع کشاورز اولیه آسیای غربی است و از آنجا به دیگر نواحی گسترش یافته است. برای نمونه، در سنت سلت‌ها، از چنین ظرف اسطوره‌ای «مادر جهان» به صورت کالدورن^۷ سخن می‌رود که به‌عنوان آوند حاصلخیزی در نظر گرفته می‌شد (۱۹۹۱: ۱۳).

در فهرست داده‌های مربوط به ظروف، نام برخی از انواع منقل یا آتشدان نیز آمده است. جدای از آنکه ظرف نماد جهانی مؤنث است، آتش و آتشدان کانون خانه

7) caldorn

محسوب می‌شود و جنبه مؤنث-زمینی آتش و سلطه جنس مؤنث است (کوپر ۱۹۹۳: ۴۰۵). این نماد مؤنث بودن آتشدان نیز از دلایل نام‌گذاری آنها براساس نام ایزدبانو است.

۷-۶ رنگ سیاه و سیاهی رنگ کالی

از دیگر مفاهیمی که براساس داده‌های این مقاله می‌توان آن را به ایزدبانوی بزرگ و در اینجا به کالی منسوب دانست رنگ سیاه است. با توجه به این داده‌ها، در گونه فارسی اردکان، kal به معنی «رنگ سیاه» است یا واژه‌هایی که به نوعی با سیاهی مرتبط‌اند، مانند kolu، در گونه فارسی اردکان، که به معنی «انسان سیه‌جرده» است.

سیاهی از ویژگی‌های اصلی کالی به‌شمار می‌رود. سیاهی کالی برطبق یکی از اسطوره‌ها به سبب آن است که از سیاهی خشم چهره دثوا به دنیا آمده است (فونگ اسطوره ۱۹۹۰). kali، که با نام kalika نیز شناخته می‌شود، از ایزدان هندو است که با مرگ و ویرانی ارتباط دارد. kali صورت مؤنث kāla به معنی «سیاه‌رنگ تیره» است (Wikipedia). کوپر (۱۹۹۱: ۱۷۲) سیاهی را نماد تاریکی آغازین، غیرمتعین، خلاء، شر، ظلمت مرگ، شرم و ... تداعی‌کننده جنبه تیره مادر کبیر آورده، مخصوصاً در نقش کالی (kali) کسی که سیاه (kala) است. این تأثیر نام‌گذاری رنگ سیاه در برخی از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، همان‌گونه که داده‌های این مقاله نشان می‌دهد، براساس نام کالی است.

۸ نتیجه

بارها به اهمیت گویش‌ها در زمینه‌های مختلف، به‌ویژه ریشه‌شناسی و واژه‌گزینی، اشاره شده است؛ در واقع، گویش‌ها در این موارد ممکن است بسیار سودمند باشند. اما استفاده از گویش‌شناسی تنها در مواردی که نام برده شد کافی نیست. گویش‌ها امکانات بالقوه‌ای را در اختیار می‌گذارند که می‌توان استفاده‌های بسیار گسترده‌تری از آنها کرد. گویش‌شناسی به سبب حفظ واژه‌ها و اصطلاحات بسیار کهن نسبت به زبان‌های رسمی قادرند درباره تفکر اقوام کهن و شیوه زندگی آنها اطلاعات و آگاهی‌های ارزشمندی به دست دهند. آنگاه که گویش‌شناسی در کنار دیگر رشته‌های علمی، مانند مردم‌شناسی، اسطوره‌شناسی که به بررسی باورها و آیین‌ها می‌پردازند، همراه شود،

گذشته از کشف خاستگاه‌ها و ریشه‌های واژه‌ها، می‌تواند پاسخگوی چرایی آنها نیز باشد. سرانجام کشف خاستگاه نام‌ها و پاسخ به چرایی شیوه نام‌گذاری آنها انسان را به شناخت از خود و جهان پیرامون خود رهنمون خواهد کرد.

باور به ایزدبانوی بزرگ در همه فرهنگ‌های کهن هندواروپایی، سامی و غیره به شکل گسترده‌ای رواج داشته و اقوام کهن بسیار تحت تأثیر و تابع این باور بوده‌اند. یکی از راه‌های اثبات و نشان دادن این باور، غیر از هنر، مطالعه زبان‌ها و گویش‌هاست.

در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، واژه‌هایی (مانند نام برخی از نان‌ها، خوشه‌های گندم، ظروف، و نیز مفاهیمی مانند گردی و رنگ سیاه) شامل نام اشیاء، پدیده‌ها و مفاهیم وجود دارد، که در نگاه نخست هیچ‌گونه پیوندی میان آنها دیده نمی‌شود، اما بررسی آنها نشان داد که تمام آنها تحت تأثیر باور به ایزدبانوی بزرگ و صورت دیگر این ایزدبانو به نام کالی، که هم‌اکنون فقط در هند باور رایجی است، نام‌گذاری شده‌اند. این نام‌ها، گذشته از شباهت آوایی، شباهت معنایی گسترده‌ای با یکدیگر دارند. اشتراک دیگر آنها همان باور به ایزدبانوی بزرگ و آن مقوله‌هایی است که این ایزدبانو موکل آنهاست و براساس نام او نام‌گذاری شده‌اند.

این شباهت و اشتراک نشان می‌دهد روزگاری بسیار دور باور به کالی در سرزمین‌های هندواروپایی عمیقاً رواج داشته است. این نظریه را تعدادی از معادل‌های روسی با نمونه‌هایی که در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی آمده نیز تأیید کرده است.

شایان ذکر است، با توجه به داده‌های این مقاله و بررسی بر روی آنها، خاستگاه برخی از واژه‌ها مانند کلوچه، کلوخ و ... تا اندازه‌ای تغییر خواهد کرد و روشن‌تر خواهد شد که باید در مقاله‌ای جداگانه بدان پرداخته شود.

منابع

- آقاریع، ابوالحسن (۱۳۸۳). گویش راجی‌هنجن. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
آل‌احمد، جلال، (۱۳۵۶/۲۵۳۶). تات‌نشین‌های بلوک زهرا. تهران: امیرکبیر.
____ (۱۳۴۹). اورازان. تهران: کتابخانه دانش.
افشار، ایرج (۱۳۶۵). واژه‌نامه سیستانی. تهران: بنیاد نیشابور.
____ (۱۳۶۹). واژه‌نامه یزدی. تهران: فرهنگ ایران‌زمین.

- ____ (۱۳۷۷). واژه‌نامهٔ بوربسه (گردآوری جذوه). ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ نامهٔ فرهنگستان. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱). فرهنگ گویش دشتستانی (گویش سرزمین دلبران). تهران: مؤسسهٔ فرهنگی و انتشاراتی پازینه.
- امیری اردکانی، محمد (۱۳۸۱). واژه‌نامهٔ گویش اردکان فارس. اصفهان: محمد امیری اردکانی و غلامحسین نصوحی.
- انجوی، شیرازی (۱۳۵۳). قصه‌های ایران. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۶۷). فرهنگ لکی. [بی‌جا]: مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری.
- ____ (۱۳۸۱). فرهنگ لری. تهران: اساطیر.
- ایگنتر، نولد (۱۹۹۲). انسان‌شناسی معماری. ترجمهٔ بهارمختاریان (www.anthropology.ir/node/4433).
- برومند سعید، جواد (۱۳۷۵). واژه‌نامهٔ گویش بردسیر. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- بوهان قاطع (۱۰۶۲ ه.ق). به اهتمام محمد معین (۱۳۶۱). تهران: امیرکبیر.
- پناهی سمنانی، احمد (۱۳۷۴). آداب و رسوم مردم سمنان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جهانگیری، علی‌اصغر (۱۳۶۷). کندلوس. [بی‌جا]: مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری.
- جهانگیری، نادر (۲۰۰۳). گویش گیلکی لاهیجان (جلد سوم: ش تا ی). [بی‌جا]: مؤسسهٔ مطالعات زبان و فرهنگ آسیا و آفریقا.
- حسینی موسی، زهرا (۱۳۸۴). فرهنگ واژگان و کنایات شهربابک. کرمان: بنیاد کرمان‌شناسی.
- دایرةالمعارف فارسی: به سرپرستی غلامحسین مصاحب (۱۳۴۵-۱۳۷۵). ج ۲. تهران: فرانکلین، امیرکبیر.
- درودیان، ولی‌الله (۱۳۸۷). گویش نقوسان تفرش. تبریز: آیدین.
- درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۷۵). فرهنگ کردی کرمانشاهی. تهران: مؤسسهٔ خدمات چاپ و نشر آنزان.
- دیهم، گیتی (۱۳۸۴). بررسی خرده‌گویش‌های قصران به‌انضمام واژه‌نامهٔ قصرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- رسولی، غلامحسین (۱۳۷۸). پژوهشی در فرهنگ مردم پیرسواران. تهران: نشر بلخ.
- رضایی، جمال (۱۳۷۳). واژه‌نامهٔ گویش بیرجند. تهران: روزبهان.
- ____ (۱۳۷۷). بررسی گویش بیرجند. تهران: هیرمند.
- زمردیان، رضا (۱۳۶۸). زبان‌شناسی عملی بررسی گویش قاین. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سایبانی، احمد (۱۳۶۹). فین بندرعباس (به همراه واژه‌نامهٔ گویش محلی). [بی‌جا]: انتشارات جداگانه.
- ستوده، منوچهر (۱۳۳۲). فرهنگ گیلکی. تهران: شرکت چاپخانهٔ فردوسی.
- ____ (۱۳۴۲). فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی - سنگسری، شهیرزادی. تهران: چاپخانهٔ دانشگاه تهران.
- ____ (۱۳۶۵). فرهنگ نائینی. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سرلک، رضا (۱۳۸۱). واژه‌نامهٔ گویش بختیاری چهارلنگ. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.

سروشیان، جمشید سروش (۱۳۵۶/۲۵۳۶). فرهنگ بهدینان. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
سریزدی، محمود (۱۳۸۰). نامه سیرجان (واژه‌ها و اصطلاحات لهجه سیرجانی). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.

سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۱). فرهنگ گویش دوانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
____ (۱۳۸۳). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر اول). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
____ (۱۳۸۴). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر دوم). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
____ (۱۳۸۵). گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر سوم). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
سن، ک.م. (۱۳۷۵). هندوئیسم (با گزیده‌ای از متن‌های هندو). ترجمه ع. پاشایی. تهران: فکر روز.
شالچی، امیر (۱۳۷۰). فرهنگ گویشی خراسان بزرگ. تهران: نشر مرکز.
شاه‌حسینی، علیرضا (۱۳۸۴). گویش الیکایی. تهران: بوستان اندیشه.
شایگان، محمد (۱۳۸۵). واژه‌نامه گویش خوری. تهران: نشر یوشیج.
شفیعی نیک‌آبادی، علی (۱۳۷۶). گرکویه سرزمینی ناشناخته بوکران کویر. اصفهان: انتشارات غزل.
شکری، گیتی (۱۳۷۴). گویش ساری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
____ (۱۳۸۵). گویش رامسری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
شهبازی، عبدالله (۱۳۶۶). ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس). تهران: نشر نی.
شیرازی، نثر (۱۳۷۰). فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات رایج در شیراز. تهران: نشانه.
صادق صمیمی، سیداحمد (۱۳۸۴). فرهنگ واژگان گویش دزفولی. تهران: نشانه.
صالحی، سیدعلی (۱۳۶۹). ایل بزرگ بختیاری فرهنگ واژگان بختیاری. تهران: اطلس.
صرافی، محمود (۱۳۷۵). فرهنگ گویش کرمانی. تهران: سروش.
صفرازاده، حبیب (۱۳۸۲). گویش تاتی شمال خراسان. مشهد: سخن گستر.
صفری، حسین (۱۳۷۳). واژه‌نامه راجی گویش دلیجان. تهران: مؤلف.
عادلخانی، حسن (۱۳۷۹). فرهنگ آموه. اراک: پیام دیگر.
عالم‌آرای شاه‌طهماسب: زندگی‌داستانی دومین پادشاه دوره صفوی (۱۳۷۰). از روی نسخه خطی. به کوشش ایرج افشار. تهران: دنیای کتاب.

عالی‌پور خرم‌آبادی، کامین (۱۳۸۴). دستور زبان لکی، ضرب‌المثل‌ها و واژه‌نامه. خرم‌آباد: افلاک.
عبدلی، علی (۱۳۸۰). فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی آذری. تهران: شرکت سهامی انتشار.
عسگری عالم، علیمردان (۱۳۸۴). فرهنگ واژگان لری و لکی. خرم‌آباد: افلاک.
علیجانزاده، حسین (عباس) (۱۳۷۲). زبان کویر. [بی‌جا]: مؤلف.
غدیری، جلیل (۱۳۸۶). فرهنگ محلی گویش رامسری. تهران: راه ابریشم.
فاضلی، محمدتقی (۱۳۸۳). فرهنگ گویش شوشتری. تهران: پایزنه.
فرهادی‌راد، یوسف (۱۳۸۲). بررسی ریشه‌شناسانه گویش بافت. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۵/۲۵۳۵). واژه‌نامه خوری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- کردی، رضا و طیبیه حبیبی (۱۳۸۴). فرهنگ تطبیقی لغات و اصطلاحات کرمان شمالی. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- کوپر، جین (۱۳۷۹). فرهنگ مصور نمادهای سستی. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: نشر فرشاد.
- کیا، صادق (۱۳۳۵). گویش آشتیان (دفتر نخست). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لمعه، منوچهر (۱۳۴۹). فرهنگ عامیانه‌ی عشایر بویراحمدی و کهکیلویه. تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
- محتشم، حسن (۱۳۷۵). فرهنگنامه‌ی بومی سبزوار شامل لغات و اصطلاحات گویش سبزوار با شواهدی از اشعار محلی این شهرستان. سبزوار: دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار.
- محمدی، هاشم (۱۳۸۳). «تقدیس و حرمت نان»، فرهنگ مردم. س ۳، ش ۸ و ۹، ص ۹۸-۸۹.
- مزرعتی، عباس و دیگران (۱۳۷۴). فرهنگ یزدی (ابوزید آباد کاشان). تهران: مؤلفان.
- ملک‌زاده، محمدجعفر (۱۳۸۰). فرهنگ زرقان: واژه‌نامه‌ی لهجه‌ی فارسی مردم زرقان فارس. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- ____ (۱۳۸۳). فرهنگ مثل‌ها، اصطلاحات و کنایات عامیانه‌ی زرقانی. تهران: نیک‌آیین.
- موسوی، حسن (۱۳۷۲). واژه‌نامه و گویش گاوکشک. تهران: صهبا.
- میرشکرای، محمد و عبدالرحیم بهروزیان (۱۳۸۳). زبان مردم ماسوله. تهران: پژوهشکده‌ی مردم‌شناسی.
- نجیبی‌فینی، بهجت (۱۳۸۱). بررسی گویش فینی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۱). فرهنگ واژگان تبری با همانندی‌های مازندرانی، استرابادی، گیلکی، قهرانی. ج ۵. تهران: شرکت انتشارات احیای کتاب.
- نیک‌نفس دهقانی، اسلام (۱۳۷۷). بررسی گویش جیرفت و کهنوج. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- همایونفر، بابا (۱۳۸۶). بررسی گویش اسفراین. تهران: چاپار.
- همایون، همادخت (۱۳۷۱). گویش افتری. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ____ (۱۳۸۳). گویش کلیمیان یزد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایونی، صادق (۱۳۷۱). فرهنگ مردم سروستان. خراسان: آستان قدس رضوی.

Golan, A. (1991). *Myth and Symbol (Symbolism in Prehistoric Religions)*. Jerusalem.

Nyberg, S.H. (1974). *A Manuale of Pahlavi*. Wiesbaden: Otto Harressowitz.

Гладков, А.Г. (1984). Гуси-Лебеди (غازقوها). Москва: Русский язык.

Фасмер, М. (2004). Этимологический словарь русского языка: В4Т., Пер.

С нем. И доп. О. Н. Трубачева. 4-е изд., стер. Москва: ООО издательство

Астрель: ООО издательство АСТ.

Мифологический словарь (1990). Москва: Советская энциклопедия.

<http://en.wikipedia.org>

